



شماره ۶۷، سال ششم - خرداد ماه ۱۳۸۹ برابر با ژوئن ۲۰۱۰

نشریه برونمرزی

جبهه ملی

ارگان نیروهای ملی ایران

سرمقاله

هوشنگ کردستانی

بیانیه جبهه ملی ایران - تهران

حکومت بر پایه خشونت و بی قانونی دوام ندارد

پنج جوان برومند ایرانی دیگر فدای خشونت و بی قانونی شدند. در امروز ایران، شاهد اعدام‌هایی هستیم که نه از سر تأمین امنیت برای مردم و کشور بلکه برای ایجاد خفقان و ترس در دل مردم صورت می‌گیرد. این در حالی است که می‌دانیم خشونت بازدارنده خشونت متقابل نخواهد بود که آن را تشدید خواهد کرد.

در شرایطی که در برخی مناطق جهان روند همگرایی وحدت آفرین میان کشورهای متخاصم دیرینه در جریان است، و کشورها اختلافات تاریخی، نژادی و دینی را پشت سر گذاشته راه همبستگی و یکپارچگی را برای آینده‌ای پرپراتر و زیستی سرافرازتر در پیش گرفته‌اند؛ در نقاطی دیگر، مردمانی که در طی هزاران سال در پرتو فرهنگ مبتنی بر همزیستی و سازگاری و همکاری تاریخی مشترک را تجربه کرده‌اند، اینک به علت سوء تدبیر و سوء مدیریت و بداندیشی حاکمان وقت، به ویژه به علت تبعیض و برخوردهای گزینشی، اندیشه گسست در ذهن برخی از آنان بارور شده است. این پدیده در مناطق مرزی ما به کم‌کم پدیدار شده و با هر حرکت ضد ارزشی شدیدتر می‌شود.

بقیه در ص ۲

زمان نوشیدن جام زهر فرا می‌رسد

دست به دامان شدن سردمداران اسلامی به ترکیه و برزیل، دو عضو غیردائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد، برای یافتن راه کار برون رفت نظام از تنگنای معضلی است که خود پدید آورده است.

کاربدستان جمهوری اسلامی آگاهند که دست یابی به جنگ افزار هسته‌ای اگر هم امکان پذیر باشد به بقای نظام آنهم در شرایطی که بیشترین مردم ایران با آن مخالف بوده و برای تغییر آن دلاورانه بپاخاسته‌اند، یاری نخواهد رساند. تجربه‌های تاریخی سال‌های اخیر نشان داده است که هیچ نظامی نمی‌تواند در برابر موج مخالفت مداوم و پایدار افکار عمومی مدت زیادی پابرجا بماند، گرچه دارای بزرگترین زرادخانه‌های اتمی هم بوده باشد. سرنوشت نظام روسیه شوروی سابق نمونه‌گوی آنست.

کاربدستان جمهوری اسلامی اگر به احتمال هم به جنگ‌افزار هسته‌ای دست یابند، نه می‌توانند برای سرکوب مردم ایران از آن استفاده کنند و نه در خارج برای تهدید و باجگیری سیاسی. آخوندها و بچه آخوندهای حاکم بر کشور اساساً کم‌دل و جرأت‌تر و ترسوتر از آن هستند که دست به آتش بازی‌ای بزنند که نظام و هستی خودشان را بر باد دهد. با اینهمه، طرح مسئله اتمی و غنی‌سازی اورانیوم و لاف و گزاف‌هایی که سردمداران اسلامی پیرامون آن زده و می‌زنند، همراه با دروغ‌گویی‌ها و پنهان‌کاری‌ها در برابر سازمان بین‌المللی اتمی و نیز دادن شعارهای توخالی و بدور از توانایی عملی در مورد حذف کشور اسرائیل از صفحه جغرافیای جهان - که بیشتر برای کسب محبوبیت در درون توده‌های مسلمان عرب عنوان می‌گردد - نه تنها باعث نگرانی دولتمردان اسرائیل شده، بلکه سران کشورهای خاورمیانه را نیز به شدت نگران امکان برخورد و رویارویی غافلگیرانه اتمی کرده است. آمریکا و کشورهای اروپایی نیز از آن بیم و هراس دارند که دست یابی جمهوری اسلامی به جنگ‌افزار هسته‌ای باعث گردد که کشورهای دیگر منطقه هم به مسابقه

بقیه در ص ۲

در این شماره می‌خوانید:

- زمان نوشیدن جام زهر فرا می‌رسد
هوشنگ کردستانی
- حکومت بر پایه خشونت و بی قانونی دوام ندارد
بیانیه جبهه ملی ایران - تهران
- مشکل ژنتیکی بعضی از سبز الهی‌ها
نیک آهنگ کوثر
نامه‌ای از ایران
- جهان زن
- خبرهای داخلی و ورزشی
- نامه‌ای از انگلس به مارکس
- برای پرگشودن آسمان می‌خواهد آزادی
سروده‌ای از مسعود سپند

جدایی دین از حاکمیت از هدف‌های ملت ایران است

حکومت بر پایه خشونت ...

بقیه از ص ۱
شگفت آنکه هم میهنان کرد ما که گذشته از یگانگی و همگنی هزاران ساله در ایجاد امپراتوری این سرزمین و فرهنگ بی بدیل آن مشارکت و نقش ویژه داشته اند، بیش از دیگران هدف این تبعیض ها، خشونت ها و بی خردی ها قرار گرفته اند، و افسوس که در اثر ناتوانی و بی لیاقتی حاکمان وقت، شمار عظیمی از آنان از سرزمین مادری به دور افتاده اند.

این همبستگی و یگانگی تاریخی و فرهنگی هم میهنان کرد ایجاد می نمود که رفتار و موضعگیری و توجه دولتهای ایران با آنان بسیار متفاوت از رویه و روشهای دولتهای ترکیه و عراق و سوریه باشد. ما نه تنها باید هم میهنان کرد خود را پاره تن ملی خود بدانیم، بلکه همه گردان بیرون از ایران زمین را هم شهروندان ایران بشمار آوریم. ایران باید مانند آغوش مادر، پناهگاه امن همه گردان جهان باشد.

آلمان غربی پس از پایان دوران اشغال و کسب استقلال در سال ۱۹۵۵، نه تنها همه آلمانی های موجود را بلکه بیش از ۱۳ میلیون آلمانی رانده شده از بالکان و آلمان خاوری را شهروند خود خواند و دروازه های کشور را به روی آلمانی هایی که در زمان کاترین کبیر به روسیه کوچ داده شده بودند هم باز گذاشت. اکنون دولت ترکیه هم کمابیش همین رویه را نسبت به اقوام اورال آلتایی در پیش گرفته است و درب نهادهای آموزشی خود را همراه با امکانات و تسهیلاتی به روی آنان باز گذاشته است تا آنکارا در شرایط اضطراری قبله گاه آنان شود.

ما نه تنها برای گردان ایرانی تبار برنومرز تسهیلات، امکانات و جاذبه هایی ایجاد نکرده ایم، بلکه بوسیله پیمانهای امنیتی با برخی همسایگان مواضع مشترک علیه آنان اتخاذ کرده ایم. فراتر از آن، برخوردهای نسنجیده و گزینشی نسبت به شهروندان کرد ایرانی سبب شده که امروزه کردستان عراق به دلیل آزادیهای نسبی، مانند آزادی رسانه ها و فعالیت حزبهای سیاسی، جذابیت ویژه سیاسی و اجتماعی پیدا کند و پناهگاه فعالان سیاسی، مدنی و حقوق بشری شود. غم انگیزتر اینکه، برخوردهای حقوقی و قضایی بیدادگرانه و غیرمنصفانه مغایر با اصول مندرج در قانون اساسی، مانند برگزاری محاکمات در دادگاههای علنی با حضور هیئت منصفه و وکیلان مدافع از یکسو، و متعارض با تعهدات بین المللی ناشی از اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های آن از سوی دیگر، واکنش های معترضانه گسترده داخلی و خارجی را در پی داشته است.

جبهه ملی ایران با اعلام پایبندی و اعتقاد راسخ به آزادی، مردم سالاری، حقوق بشر و حکومت قانون، بار دیگر مجازات اعدام را قویاً مردود می شمارد و نسبت به رویه قضایی ناعادلانه و غیرمنصفانه درباره فعالان سیاسی، به ویژه هم میهنان کرد، را بشدت محکوم می نماید و همصدا با دیگر شهروندان آزادخواه، خواستار پایان یافتن هر چه زودتر اینگونه رویه ها و اعمال غیرانسانی، غیرمنصفانه نایرانی و مغایر با ارزشهای جهانشمول حقوق بشری می باشد، و هشدار می دهد که ادامه اینگونه رفتار واکنشهای بسیار ناخوشایند و خطرناکی را در برخی مناطق کشور در پی خواهد داشت.

جبهه ملی ایران، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۹ خورشیدی

زمان نوشیدن جام زهر فرا می رسد

بقیه از ص ۱
تسلیماتی اتمی کشیده شده و سرانجام این جنگ افزار در اختیار گروه های تندرو اسلامی که دنیا را به نابودی تهدید می کند، قرار گیرد.

از دید دولتمردان قدرت های بزرگ غربی گرچه برای بازدارندگی جمهوری اسلامی از غنی سازی اورانیوم، گزینه نظامی روی میز ریاست جمهور آمریکا بوده و هست ولی بسیاری از سیاستمداران و آگاهان نظامی معتقد هستند که گزینه نظامی بهترین راه کار مسئله نیست. به باور آنها یورش نظامی به ایران از سوی ایالات متحده آمریکا و یا اسرائیل به احتمال بسیار با حمله متقابل نیروهای نظامی جمهوری اسلامی مواجه خواهد شد. با مستقر بودن نیروهای نظامی آمریکا در غرب و شرق ایران و نیز در برخی از امیرنشین های جنوبی خلیج فارس، منافع آمریکا و منابع نفتی منطقه در خطر قرار خواهد گرفت. افزون بر آن با بسته شدن تنگه هرمز امکان قطع صدور نفت از خلیج فارس وجود دارد که باعث افزایش باز هم بیشتر بهای نفت خواهد شد که نه مورد پذیرش کشورهای اروپایی است و نه چنین که به شدت به نفت نیازمند هست.

چه بسا سردمداران جمهوری اسلامی از حمله نظامی به ایران خشنود هم باشند. آنها به اشتباه تصور می کنند در صورت درگیری نظامی با آمریکا یا اسرائیل دست کم بخشی از مردم ایران و شاید هم مردم مسلمان کشورهای عربی پشت سر آنها قرار خواهند گرفت، ضمن آنکه مشکلات پدید آمده و فزاینده و نابسامانی های اقتصادی را به دلیل شرایط استثنائی در آن جنگ توجه کرده و برای سرکوب مردم و تبدیل ایران به گورستانی خاموش اقدام به بگیر و ببند و کشتار آزادیخواهان خواهند نمود، آنها برخورد نظامی احتمالی آینده آمریکا را با دوران جنگ با صدام حسین مقایسه می کنند بدون توجه به تفاوت توان نظامی آمریکا و عراق دوران صدام حسین.

سردمداران جمهوری اسلامی بهتر است شرایط خود را نه با زمان جنگ با عراق، بلکه با دوران حمله آمریکا و ناتو به افغانستان و به پاكستان مردم و فرار سرکرده های طالبان و بن لادن مقایسه کنند.

در شرایط کنونی شاید بهترین راه کار جلوگیری از ادامه غنی سازی اورانیوم گسترش باز هم بیشتر تحریم های شورای امنیت سازمان ملل متحد باشد. گرچه ادامه تحریم ها مردم ایران را نیز زیر فشار بیشتر خواهد گذاشت، ولی جمهوری اسلامی در برابر گسترش تحریم ها به ویژه تحویل فرآورده های پالایش شده نفتی بشدت آسیب پذیر است. عدم دریافت بنزین از خارج می تواند چرخ های اقتصاد کشور را فلج کرده و خودروهای نظامی را نیز از تحرک زیاد باز دارد. زیرا دولت بلادرتنگ استفاده بخش عمده ای از بنزین تولید داخلی را به واحدهای نظامی خواهد داد. نه همه آنرا. چون محروم داشتن کامل مردم از بنزین قیامی خونبار را در پی خواهد داشت.

از پایان جنگ با عراق تاکنون، هر ساله چندین میلیارد دلار از درآمدهای حاصل از فروش نفت به خاطر کمبود تولید بنزین در کشور برای خرید فرآورده های پالایش شده نفتی هزینه شده است. با جمع این رقم که در طول بیست و یکسال گذشته سر به میلیاردها دلار می زند، می شد چندین پالایشگاه نفت در ایران ساخت که افزون بر تأمین کمبود بنزین داخلی به خارج نیز صادر کرد.

پرسش این است که چرا سردمداران جمهوری اسلامی در این مدت طولانی برای ساختن پالایشگاه اقدام نکرده اند؟! چند دلیل می تواند وجود داشته باشد:

نخست، بیم داشتن از تکرار تجربه سقوط نظام گذشته که اعتصاب

بقیه در ص ۸

مشکل ژنتیکی بعضی از سبزاللهی‌ها

خودنویس: بحث شیرین «سبزاللهی»‌ها بیشتر از آنی که گمان می‌بردم جدی شد. آنقدر پیام و پیامک گرفتم که از پاسخ به همه جا ماندم. کامنت‌های زیادی در بالاترین و خودنویس منتشر شد که جذابیت‌های فراوانی به بحث داد. تعداد زیادی از کامنت‌گذاران تلاش کردند تا نویسندگان را به موضعی دفاعی بکشانند. این مهم معمولاً زمانی اتفاق می‌افتد که پاسخ قانع‌کننده‌ای به سوال‌ها یا موارد طرح شده وجود ندارد. گروهی نیز سعی کردند عنوان «سبزاللهی» را اهانت بخوانند به مقام همه اعضای جنبش سبز، که البته به نظر من بیشتر انحرافی بود

اما ادامه بحث

سبزاللهی کسی است که نمی‌تواند سخن مخالف را تحمل کند و در جهت حذف گوینده گام بر می‌دارد. سبزاللهی، خود جانشین بر حق مدیران فعلی می‌داند. سبزاللهی پاسخگو نیست، فراقکنی عادتش شده است. سبزاللهی تنها در چارچوب جمهوری اسلامی می‌تواند رشد کند. سبزاللهی تعیین صلاحیت می‌کند، اما از رد صلاحیت خود و بارانش توسط شورای نگهبان شاکمی است. به عبارت بهتر، از جنس «جنتی» است، اما خود را یک جنتی خوب می‌پندارد

سبزاللهی، منتقدین را به «خودی» و غیر خودی تقسیم می‌کند. سبزاللهی، اگر مجبور شود به زندانیان گمنام اهمیت می‌دهد تا از بازی جا نماند. سبزاللهی وقتی گروهی از روزنامه‌نگاران از کشور خارج می‌شوند، اسامی خودی‌ها را برای کمک به نهادهای مختلف می‌دهد و یادش می‌رود که غیر خودی‌ها هم آمدند

سبزاللهی دلش نمی‌خواهد از راهبران سیاسی در باره مواضع‌شان در گذشته سوال شود و به خاطر مسولیت‌های‌شان در ۳۱ سال گذشته، زیر سوال بروند. سبزاللهی اگر برنامه‌ای برای همدردی با زندانیان داشته باشی، می‌گوید که به جای روزه سیاسی، ساکت شو تا ما خودمان کارمان را انجام دهیم، چون حرف زدن تو به نهضت آسیب می‌رساند حزب اللهی ولایت‌پذیر است. سوابقش را که بتگری، می‌بینی زمانی «حزباللهی» بوده، حالا چرخش روزگار باعث شده رنگ عوض کند. سبزاللهی شاید سال‌ها پیش در پاترول گشت می‌نشست و همکلاسی‌های دانشکده را لو می‌داد تا دستگیر شوند، الان جور دیگر دنبال حذف غیر خودی‌هاست.

سبزاللهی از مواهب جمهوری اسلامی برخوردار بوده، اما حذف سیاسی باعث شده ناگهان به فکر نیرو جمع کردن برای بازگشت به قدرت بکند. سبزاللهی دوست دارد چنین فکر کنی که در طول این سال‌ها، همه کارهای بد را رقیب

انجام داده، اما همه اتفاقات خوب افتخارش مال او و بارانش است. اگر سوال پیچش کنی، باید منتظر حذف خودت باشی در یادداشت نخست در باب آن دسته از مردمی که عکس خمینی را بر ماه جستجو می‌کردند نوشتیم. به نظر من اکثریت سبزها چنین نیستند. اینکه بعضی از کامنت‌گذاران از سر ناراحتی سعی کردند «بعضی» را «همه» جلوه دهند، به نظرم خطایی ساده‌اندیشانه بود. بخش بزرگی از جنبش سبز از همین جماعت بارها و بارها ضربه خورده است. مگر طبقه متوسط ما قربانی بازی‌های نظام نبوده است؟ مگر خیلی از بازیگران همین نظام اینک سبزاللهی نشده‌اند؟ مگر همین‌ها نبودند که سال‌ها سوار بر موج احساسات بهره‌های فراوانی بردند؟ سبزاللهی، از حرف «خ» تا وقتی با منافعش جور در بیاید خوشش می‌آید. خمینی و خاتمی و خوئینی‌ها را دوست دارد بشنود، اما از شنیدن و حرف زدن در باره «خاوران» پرهیز می‌کند. الان آیت‌الله منتظری را مرجع مرحوم و بزرگوار می‌داند، اما زمانی که خمینی و احمدش آن بلا را سر منتظری و بارانش آوردند را به یاد نمی‌آورد. حذف آیت‌الله منتظری به خاطر پیگیری حقوق زندانیان در سال‌های ۶۰ و اعتراض به اعدام‌ها برایش نا آشنا است... اگر هم به رویش بیآوری، می‌اندازد گردن آن طرفی‌ها.

اگر از سبزاللهی بپرسی که چطور شد جناح چپ از مجلس چهارم جا ماند، بادش می‌رود که هاشمی چگونه با همراهی شورای نگهبان از قدرت دورشان کرد، اما حالا که هاشمی می‌تواند شریک استراتژی‌یکشان باشد، آه و ناله سر می‌کنند از تلاش بخش‌هایی از نظام برای تضعیف مجمع... بسیاری از ما اهالی رسانه در طی این سال‌ها ساکت بوده‌ایم، به هر دلیلی، و نتوانسته‌ایم حرفی بزنیم از ترس سانسور و حذف توسط ناشر و یا دستگیری، در شرایطی که آزادی‌اش را داریم چرا نباید کارمان را بکنیم؟

اگر از فعالان سیاسی خارج از کشور بپرسید که چرا سکوت کرده‌اند، کسانی که بارانشان در دهه ۶۰ شکنجه و اعدام شدند، چون «مرتد» بودند و کمیته سه نفری اسلام‌شان را سنجید و قابل قبول ندانست، خواهند گفت مصلحت این است که همراه شوند. البته این می‌تواند نتیجه تجربه بیست و چند سال بی‌سرانجامی فعالیت‌های سیاسی‌شان باشد، اما گویی همین مصلحت مانع بزرگی بر سر پیروی از پرنسپ‌های قدیمی‌شان است.

اما آیا کسانی که تعلق خاطری به گروه‌های سیاسی ندارند و منافع حزبی را نمی‌طلبند باید تابع مصلحت‌اندیشی جماعت باشند؟ گمان نمی‌کنم.

سبزاللهی‌ها می‌خواهند همچون حزب‌اللهی‌ها شما را ساکت کنند. اگر کسی سبز باشد و طرفدار تکثر، دشمن سانسور و حذف باشد و مخالف تقسیم‌بندی خودی و غیر خودی، من سبزاللهی نمی‌بینمش. اگر کسی حقیقت را قربانی مصلحت سیاسی نکند و از راهبران مسوولیت بطلبد، من سبزاللهی نمی‌خوانمش. اگر از حزب‌اللهی رنگ عوض کرده نباشد، نمی‌تواند سبزاللهی باشد

می‌توان سبز بود، و سبزاللهی نبود

۲۸ فروردین ۱۳۸۹

«جهان زن»:

آنچه در زیر می خوانید، فریاد شجاعانه گل زیبای کشورمان، بهاره زمستان زده این سرزمین اشغال شده توسط متجاوزین مقدس، شقایقی پُرپر شده توسط سربازان گمنام امام زمان است. وقتی درد او را که درد هزاران دختر و پسر مورد تجاوز قرار گرفته در زندان‌های جمهوری اسلامی است، می خوانیم، نفرت بیکران نسبت به حاکمان جمهوری اسلامی، این جانیان حیوان صفت، تمام وجود آدم را فرامی گیرد. اما باز غرور انگیز است که چنین شقایق هایی هستند که با شجاعت درد جانگناه خود را فریاد می کنند. برماست که در کنار آن ها باشیم. باید به این شقایق های له شده نشان دهیم که همدردشان هستیم؛ از درد و غم و احساسات لگدمال شده شان انرژی بی پایانی بدست می آوریم تا قاطعانه با این سببیت لجام گسیخته بجنگیم، با سنت ها و فرهنگ عقب مانده ای که قربانی را مذمت می کند به جای آن که متجاوزین بیشرم را محکوم کند، دست و پنجه نرم کنیم و برای ایرانی مبارزه کنیم که انسانیت پاس داشته شود.

بهاره مقامی، شقایق پرپر شده ایران از تجاوز جنسی در زندان سخن می گوید:

نام من بهار است، بهار است و از گل می نویسم، اما گلهای پُرپر. از سبزه می نویسم و از جوانه، اما جوانه های له شده، در زیر لگد مال نفرت، نفرت زشت خوبان از زیبایی و از هر چه که زیباست، نفرت مزدوران از حق و حق خواهی و حق جویی، از نامرد می نویسم.

بیست و هشت ساله ام، نامم بهاره مقامی است و دیگر هیچ چیزی برایم باقی نمانده که بخواهم به امید آن نامم را پنهان کنم. همه آنهایی که روزی برایم مهم بودند را از دست داده ام، اقوام و دوستان، آشنا و همسایه، همکار و هم قطار، همه و همه را از دست داده ام. همه چیزم را نامردان نامردانه ربودند، زندگیم را. حال که جلای وطن کرده ام، می خواهم برای یک بار هم که شده، دردم را با کسی قسمت کنم. از همه دوستان دیگری هم که سرنوشت دردناکی چون من داشته اند می خواهم که بنویسند. بنویسند که بر آنها چه گذشته. اگر هم از بیم جان یا آبرو نمی توانند اسمشان را بگویند، با اسم مستعار بنویسند. بنویسند تا تاریخ بدانند که بر نسل ما چه گذشت، بر نسل غم. تا آیندگانی که در آزادی در ایران زندگی خواهند کرد بدانند که این آزادی به چه قیمتی به دست آمده، به بهای چه جانهای سوخته، چه امیدهای بر باد رفته، چه کمرهای شکسته و زانوان خمیده.

کمر پدرم شکست. وقتی فهمید، خُرد شد. مادرم یک شبه انگار صد سال پیر شد. برادرم، برادرم که هنوز هم روی آنرا

ندارم که به صورتش نگاه کنم، و او هم نگاه نمی کند تا مرا بیش از این نیازارد. انگار مردی اش را از او گرفتند. وقتی فهمید، از مرد بودن خودش هم بیزار شد وقتی فهمید، که نامردهایی هستند که از مردی فقط نرینگی را دارند. ناموس و عنف و شرف و نجابت و عصمت و حیا برایشان بی معناست. من معلم کلاس اول دبستان بودم، به غنچه های کشورم خواندن و نوشتن یاد می دادم. یاد می دادم "بابا آب داد"، "آن مرد می آید"، "آن مرد نان دارد". مرد برایم آن نان آور مهربان بود. او که منتظر بودم بیاید. حال برایم چهره اش عوض شده، خشماگین و در هم کشیده از هوس کور، بوی تعفن عرقش یک لحظه هم از خاطر نمی رود. همیشه ترسم از این است که بیاید، نیمه شبها با ترس آمدنش از خواب می پریم. با کوچکترین صدایی همه وجودم به لرزه می افتد و قلبم به تپش می افتد، مبدا بیاید؟ هر لحظه آماده فرارم، شبها را با چراغ روشن به روز می رسانم و روزها را با اشک و آه به شب.

خانه مان در کارگر شمالی بود. با برادرم به سمت مسجد قبا رفته بودیم که دستگیرم کردند. زدند و بردند و داغان کردند، به قول حافظ همان طور که ترکان خوان یغما را. بعضی ها دستشان شکست، بعضی ها پایشان، بعضی ها کمرشان. بعضی ها هم مثل من روحشان، خُرد و خمیر شد. له شدم. انگار انسان بودنم از من گرفته شد. بهار بودم، مردده ام. حالا، شقایق له شده ام.

از کسانی که این نامه را می خوانند می خواهم، که اگر کسی را می شناسند که مثل من قربانی تجاوز نامردان شده، با او مهربانتر باشند، همدرد باشند. بدبختی من و امثال من این است که در فرهنگ ما تجاوز فقط ضربه به یک فرد نیست، به کل خانواده یا حتی خاندان اوست. فردی که قربانی تجاوز شده دردش با گذشت زمان التیام نمی پذیرد، بلکه با هر نگاه پدرش داغش تازه می شود، با هر قطره اشک مادرش، قلبش از نو می شکند. فامیل و دوست و همسایه که هیچ، همه با آدم قطع رابطه می کنند. خانه مان را مجبور شدیم مفت بفروشیم و برویم به کرج. اما آنجا هم دوام نیاوردیم. مأموران که سربع آدرس خانه جدیدمان را پیدا کردند. زیر نظرمان داشتند. می آمدند سر کو چه مان می ایستادند، پدرم که رد می شد پوزخند می زدند. همه چیز را گذاشتیم و جلای وطن کردیم. پدر و مادرم سر پیری آواره کمپ پناهندگی شده اند. به جرأت می توانم بگویم که درد فرهنگی پس از تجاوز بارها و بارها بدتر و شدیدتر از درد جسمی آن بود. خیلی ها وقتی که در مورد تجاوز می شنوند می خندند، قسم به هر چه که برایتان عزیز است، خنده دار نیست. رنج و عذاب یک خانواده ساده، بی آبرو شدن یک دختر یا پسر جوان، هتک

بقیه در ص ۵

«جهان زن»:

بقیه از ص ۴

حرمت از عشق خنده‌دار نیست. آنها که تجاوز می‌کردند می‌خندیدند، سه نفر بودند. هر سه ریشو و کثیف، بدلهجه و بددهن. به همه فامیلم فحش می‌دادند، با اینکه خودشان دیدند باکره‌ام به من تهمت فاحشگی زدند و مجبورم کردند زبیرش را امضا کنم. دیگر خجالت نمی‌کشم که این را بگویم، برایم قُبْحش را از دست داده که هیچ به آن افتخار هم می‌کنم: گفتند فاحشه. گفتند فاحشه امضا کن. گفتیم من معلمم. امضا نمی‌کنم. گفتند ما سه تا شاهد عادل داریم که دیده‌اند تو یک شب با سه نفر خوابیده‌ای. گفتیم من هم پیش از سی تا شاهد دارم که معلمم، اگر حالا کارم به اینجا کشیده شده تقصیر شماست. پوزخند زدند که خب برایت بد نشد، از حالا به بعد درآمدت کلی بالا می‌رود. ناموس برایشان تا این حد بی‌معنا بود، نجابت تا این حد پوچ، ندیده بودند، نداشتند. همه زنها برایشان جنده بودند، زن که هیچ، به مردها هم رحم نمی‌کردند. انسان نبودند، در اثر کمبود و عقده، به جانوران منحرفی تبدیل شده بودند که جز به کثافت کشیدن همه زیبایی‌ها کاری بلد نبودند. می‌بینم مردم گاهی به خواهر و مادر اینها فحش می‌دهند، این جانورانی که من دیدم به خواهر و مادر خودشان هم رحم نمی‌کنند، خدا به داد آن بیچارگان برسد که باید عمری را با این درنده‌خویان بدصفت سر کنند. دندان‌های جلویی شکست، شانهم از جا در رفت، زنائگی‌ام ویران شد. می‌دانم که دیگر هیچ گاه قادر نخواهم بود مردی را دوست بدارم، هیچ گاه نخواهم توانست با مردی صمیمی و نزدیک باشم و به او اعتماد کنم. می‌دانم که سرزمینم مردان غیور درد آشنا هم زیاد دارد، اما برای من دیگر مرد و نامرد یکی شده است. زندگی دیگر به عنوان یک زن به پایان رسیده، انگار مرده متحرکی بیش نیستیم. اما می‌نویسم، می‌نویسم تا زنده بودم را پس بگیرم. می‌نویسم معلم بودم، فاحشه شدم، حالا هم نویسنده‌ام. می‌نویسم بهار بودم، با اینکه خزان شدم حالا زیباترم. فاحشه زیبایم، بی‌آبروی محله‌مان شدم، معلم بی‌کلاس شدم، مسخره خاص و عام شدم، محکوم به تنهایی شدم، آغشته به کثافت ظالم شدم، گیسو بریده و شکسته دست و خونین چهره‌ مزدوران جمهوری اسلامی شدم، پس افتخار می‌کنم که فاحشه آزادی‌ام. می‌دانم که من تنها نیستیم، صدایشان را می‌شنیدم، در بندهای مجاور، وقتی که مثل یک جسد بی‌جان و بی‌مصرف روی زمین افتاده بودم می‌شنیدم که نامردیشان را بارها به نمایش گذاشتند. از همه هم‌درانم می‌خواهم که بنویسند، دردشان را هر جوری که می‌توانند فریاد بزنند، چون این از همان دردهایی است که به قول هدایت مثل خوره روح آدم را می‌خورد. بگذارید بیرون بیاید، بگذارید همه بدانند. بدانید که تنها نیستید، مثل من و شما بسیار است، ما همه در این درد شریکیم.

این زجر نامه طولانی‌تر از این هاست، اما برای حالا آن را با یک حرف به پایان می‌برم، روی صحبتیم با شخص آقای خامنه‌ای است: تو که خودت را پدر همه ملت می‌دانی، من دختر ایران زمین بودم، پسران تو به من تجاوز کردند. تقاص عصمت من را چه کسی خواهد پرداخت؟

بهاره مقامی، فروردین ۸۹ - آلمان

غم نامه همبندم لیلا

هم وطنانم، داستان پر سوز لیلا (نام مستعار) را بخوانید، او هم با من در یک مکان زندانی بود و سرنوشتی مشابه من داشت. خواندن نامه‌اش به قدری برایم درد آور بود که تا چند روز نمی‌توانستم آنرا در اینجا بگذارم. آنچه بر او گذشته بود، آنقدر به من شبیه بود که دوباره خودم را می‌دیدم که در بند نامردمان اسیرم. حتی پس از گذشت این زمان باز هم نمی‌توانم همه نامه‌اش را در اینجا بگذارم... چون آنچه بر او رفته آنقدر کثیف و دردناک است که واژه‌ها برای بیان آن کم می‌آیند. خوشحالم که شجاعت این را داشت که بنویسد آنچه را که من نتوانستم بنویسم. ممنونم لیلائی من، که با من تماس گرفتی و مرا لایق این دانستی که در غم خود شریکم کنی. لیلا که هم اکنون در ایران به سر می‌برد و دستش از همه جا کوتاه است از شما هم وطنان آزاده‌ام تنها یک درخواست دارد، که نگذارید فریاد او در گلو خاموش شود. هم میهنانم، بخوانید که با لیلائی ایران زمین چه کرده‌اند، و صدای او را به گوش همه جهانیان برسانید.

به قلم لیلا:

بهاره جان درود بر تو و شرفت، من کار ترا تحسین می‌کنم و به شجاعتات آفرین می‌گویم، وقتی وبلاگت را دیدم چند روزی با خودم کلنجار رفتم تا ماجرای خودم را برایت بنویسم و خواهش می‌کنم هرچو صلاح می‌دانی و هرجا فکر می‌کنی خوب است منتشر کن. من هنوز در ایران هستم بنابراین، از دوستم خواستم این متن را برای تو بفرستد محض احتیاط، اصلاً از تو می‌خواهم که با صدای بلند با همه مصاحبه کنی و صدای ما را به گوش همه برسانی.

من اسمم را می‌گذارم لیلا، ۲۱ سالم است و در جنوب شهر زندگی می‌کنم. گاهی که شانس می‌آورم منشی مطب می‌شوم و چون تن به خواسته‌های دکترها نمی‌دهم زود اخراجم می‌کنند و باز دنبال کار می‌گردم. روز ۷ تیر با دوستی که در ستاد کروی بود به مسجد قبا رفتیم. من در انتخابات شرکت نکردم چون نتیجه‌اش را می‌دانستم ولی در نظاهرات بعد از آن سنگ تمام گذاشتم. فکر می‌کنم ترا بازداشتگاه دیده‌ام، دوستی عکس‌ات را که توی فیس بوک گذاشته بودی برایم فرستاد، یادم است آنجا همه به هم شماره تلفن می‌دادیم. مخصوصاً دخترها که از ترس تجاوز می‌لرزیدیم.

من را بعد از مراسم گرفتند، نمی‌دانم کی بودند و کجا بردند، بقیه در ص ۷

خبرهای داخلی و ورزشی

دست یافتند. روح الله طالبی نشان نقره، یاسین اکبر و افشین سالت نشان نقره گرفتند.

یک نشان نقره و دو برنز برای قایقرانان ایران

در مسابقه های قایقرانی قهرمانی آسیا در چین تیم ایران صاحب یک نشان نقره و دو نشان برنز شد.

ایران بزرگترین مصرف کننده مواد مخدر در جهان

سالانه ۴۳۰۰ تن در اثر سوء مصرف مواد مخدر در ایران جان خود را از دست می دهند. بر اساس گزارش سازمان ملل متحد ۲۲۰ میلیون معناد در جهان زندگی می کنند که بطور روزانه مواد مخدر مصرف می کنند.

موقعیت جغرافیایی ایران و قرار گرفتن در مسیر عبور مواد مخدر شرایطی را پدید آورده است که باعث رشد روزافزون مصرف مواد مخدر در داخل کشور شده است.

بر اساس آمارهای موجود، ایران بالاترین میزان مصرف تریاک و سایر مواد مخدر را در دنیا دارد. روسیه، قزاقستان و چین در رتبه های پس از ایران قرار دارند.

مجازات خروج از اسلام مرگ نیست

وزارت دیانت ترکیه فتوایی صادر کرد که مناقشه برانگیز خواهد بود.

در فتوا آمده است: «هر کسی همچنانکه اختیار قبول یک دین را دارد، این اختیار و آزادی را هم دارد که دینش را تغییر دهد».

در بخش آزادی عقیده آمده است: «در آیات قرآن برای کسانی که از اسلام به دین دیگری می گروند جز مجازات اخروی چیز دیگری نیامده است». «حضرت محمد هیچ کس را به پذیرش عقیده اش مجبور نکرده است و علیه عقیده های متفاوت اجبار و زور به کار نبرده است».

اخراج کارمندان دانشگاه زابل

پس از تعطیلات نوروزی ۱۱۰ تن از کارمندان دانشگاه زابل اخراج شدند.

۵۰ درصد دانش آموختگان کشاورزی بیکارند

برآوردها نشان می دهد حدود ۵۰ درصد فارغ التحصیلان رشته کشاورزی بیکار هستند. گفته می شود رویهمرفته حدود ۲۲۰ تا ۴۶۰ هزار دانش آموخته کشاورزی بیکار می باشند.

۵۰ درصد از کارگزاران قضائی زیر دیپلم هستند

به گفته مقام های قضایی جمهوری اسلامی بیش از ۵۰ درصد کارمندان قوه قضائی دیپلم یا زیر دیپلم هستند.

پهلوانان گشتی آزاد ایران

قهرمان آسیا

تیم ملی گشتی آزاد ایران با کسب ۳ نشان طلا، یک نقره و یک برنز با ۱۵۴ امتیاز برای بیستمین بار به مقام قهرمانی آسیا رسید و تیم های گشتی قزاقستان با ۴۸ امتیاز و کره جنوبی با ۴۶ امتیاز به ترتیب دوم و سوم شدند.

برندگان نشان طلای تیم ایران، مسعود اسماعیل پور در ۶۰ کیلوگرم، احسان لشگری در ۸۴ کیلوگرم و رضا یزدانی در ۹۶ کیلوگرم بودند و سعدی ریاحی در ۷۴ کیلوگرم نشان نقره گرفت.

قاسم نوری زاده بهترین جودوکار جوان آسیا

قاسم نوری زاده عضو تیم ملی جوانان ایران از سوی اتحادیه جودو آسیا بعنوان برترین جودوکار آسیا برگزیده شد. قاسم نوری زاده در راه کسب نشان طلا در این مسابقه ها، حریفان خود را از تاپوان، ترکمنستان و مغولستان ضربه فنی کرده بود.

مسابقه های دوچرخ سواری قهرمانی آسیا

نشان نقره برای ایران

در مسابقه های دوچرخه سواری قهرمانی آسیا که در دبی برگزار شد در بخش یک کیلومتر انفرادی، علی مرشدلو با زمان یک دقیقه و ۱۰ ثانیه و ۲۳ صدم ثانیه دوم شد و نشان نقره گرفت.

رئیس باشگاه استقلال دست به دامان امام زمان شد

مدیر عامل باشگاه ورزشی استقلال تهران پیش از بازی تیم اش با الاهلی عربستان به جمکران رفت تا برای پیروزی دخیل ببندد.

نشان برتر جهانی تیراندازی برای ایران

در آخرین روز از مسابقه های جهانی تیراندازی که در شهر پکن برگزار شد الهه احمدی موفق به کسب نشان برتر شد.

ایران قهرمان مسابقه های تکواندوی غرب آسیا

تیم ملی تکواندوی ایران در سومین دوره مسابقه های تکواندوی غرب آسیا که در جده عربستان برگزار شد با کسب ۵ نشان طلا، یک نقره و ۲ برنز به مقام قهرمانی رسید. در این دوره از مسابقه ها، احسان نقیب زاده، بهزاد ایلخانی، کوروش رجلی، بهزاد خداداد و عباس شیخی به نشان طلا

ساده لوحانه است اگر شعور و توان ملت ها دست کم گرفته شود

درگذشت شجاع الدین شفا، نویسنده و پژوهنده
سرشناس ایران را به بازماندگان و جامعه فرهنگی
ایران صمیمانه تسلیت می گوئیم.

به نقل از مجله «کاوه»، شماره ۷۴

نامه ای از انگلس به مارکس

درباره زبان و ادبیات فارسی

منچستر، ۶ ژوئن ۱۸۵۳

چند هفته ای است که در پهنه ادبیات و هنر مشرق زمین غرق شده ام. از فرصت استفاده کرده و به آموختن زبان پارسی پرداخته ام. آنچه تاکنون مانع شده است تا به آموختن زبان عربی بپردازم، از یک سو نفرت ذاتی من به زبان های سامی است و از سوی دیگر وسعت غیر قابل توصیف این زبان دشوار با حدود چهار هزار ریشه که در دو تا سه هزار سال شکل گرفته.

به عکس، زبان فارسی، زبانی است بسیار آسان و راحت. اگر الفبای عربی لعنتی نبود که همیشه پنج، شش حرف تقریباً یک صدا تلفظ می شوند و اعراب نیز روی کلمه ها گذاشته نمی شود که دشواری هایی در خواندن و نوشتن بوجود می آورد با این حال قول می دهم که در ۴۸ ساعت دستور زبان فارسی را فرا بگیرم. این هم به دلیل لجبازی با Pieper. اگر او خیلی مایل است که با من به رقابت برخیزد، این گوی و این میدان. زمانی را که برای فراگیری زبان فارسی در نظر گرفته ام حداکثر سه هفته است. حال اگر آقای Pieper توانست در دو ماه این زبان را بهتر از من یاد بگیرد اذعان می کنم که او در زمینه فراگیری زبان از من به مراتب بهتر است.

برای Weitling بسیار متأسفم که فارسی نمی داند زیرا اگر آشنایی با این زبان داشت می توانست «آن زبان جهانی را که در آرزو داشت بیابد». به عقیده من فارسی تنها زبانی است که در آن، آن حشروزاوید «مفعول بی واسطه و با واسطه» وجود ندارد.

بقیه از ص ۴

«جهان زن»:

چون داخل مینی بوس چشم مان را بستند. توی یک زیرزمین که شبیه به یک گاراژ بزرگ بود نزدیک به هفتاد نفر بودیم. یکی یکی همه را می بردند، مدارک شان را می گرفتند، فرم بازجویی را پر می کردند و برمی گردانند. اول پسرها را بردند و بعد گروه گروه پسرها را به جای دیگری بردند. بعد نوبت دخترها رسید، که خیلی طول کشید و بعد وقتی نوبت من رسید. شب شد و بهم گفتند امشب مهمون مایی و از همانجا تجاوز به مرا شروع کردند ...

من را روی صندلی نشاندهند و چند نفر شروع کردند به دستمالی کردن و فحش های رکیک دادن. به من می گفتند در اسلام زن کافر در جنگ غنیمت است و می شود ...!

بعد لباس هایم را پاره کردند و هرچقدر من فریاد می زدم و التماس می کردم که من تا به حال این کار را نکرده ام گوششان به حرفهایم بدهکار نبود. مثل وحشی ها دستهایشان روی همه جای بدنم می رفت و فشارم می دادند. باورم نمی شد که چند نفر بخواهند در بازداشتگاه این بلا را سرم بیاورند ولی اینها انگار کار هر روزه شان بود، خونسرد بودند و می خندیدند.

بالاخره لختم کردند و شروع کردند با دست فشار دادن ... هرچقدر فریاد می زدم که دردم می آید بیشتر لذت می بردند، بعد مثل وحشی های دیوانه به من حمله کردند و روی همان صندلی به من تجاوز کردند و درحالی که از درد گریه می کردم مرا روی صندلی خوابانده و آنقدر به من تجاوز کردند که بیهوش شدم.

نمی دانم کی بیهوش آمدم ولی تنها بودم و فقط یک لباس زیر به تن داشتم که پر از خون بود. هنوز خونریزی داشتم و بعد مثل دیوانه ها شروع کردم به جیغ زدن که باز به سراغم آمدند و باز به من تجاوز کردند.

اصلاً نمی دانم چند روز آنجا بودم و چند بار به من تجاوز کردند چون هر بار بیهوش می شدم و ضعف می کردم و در تمام این مدت شاید یکی دو بار به من نان کپک زده دادند.

بالاخره بعد از چند روز برایم یک مانتوی گشاد آوردند و شلوار پاره ام را به زور پایم کردند چون خودم هیچ جانی نداشتم، بعد سوار مینی بوس شدیم و من را به بازداشتگاه دیگری بردند که باز نمی دانم کجا بود ولی توی یک سلول با هفت دختر بودم که سه نفرشان بهشان تجاوز شده بود، من هنوز خونریزی داشتم و اگر آن دخترها به من نمی رسیدند شاید می مردم.

بعد از دو روز ما را به دادگاه بردند و با وثیقه آزاد شدم. اما یک روز وقتی داشتم به خانه می رفتم، سه نفر قوی هیکل من را از توی خیابان توی یک ماشین انداختند و بردند چند خیابان آن طرف تر و با کتک به من گفتند که اگر کلمه ای درباره بازداشتگاه حرف بزنم به همین راحتی که توی روز روشن و جلوی چشم مردم مرا زدند، خواهند کشت. من هم ترسیدم ولی بیشتر از آن ترسیدم که با وقاحت گفتند: تو خوب تیکه ای هستی ... هر وقت اومدیم سراغت باید بیایی و

حالا هر روز در وحشت از این هستم که باز من را بزدند و ببرند و ... گاهی مرگ را به این زندگی ترجیح می دهم. بهار جان صدای لیلایت را به گوش همه برسان، من نه اینترنت دارم، نه فیس بوک، نه هیچ دوست و آشنایی در خارج. فقط ترا دارم، بگو که با لیلایت چه کردند و می کنند. بگو، تو صدای من باش و صدای همه دخترانی که بهشان تجاوز شده. لیلایا

می بوسمت. لیلایا

مسعود سپند

بقیه از ص ۲

زمان نوشیدن جام زهر فرا می رسد

کارگران و کارکنان پالایشگاه، مملکت را فلج کرد و در روند سقوط آن شتاب بخشید.

دوم، با خرید بنزین از خارج همه دست اندرکاران از بالا تا پایین از درصدهای حاصل از زد و بند و رشوه های کلان برخوردار می شوند. هم به دلیل سودرسانی به فروشندگان جهان مدافعانی برای خود دست و پا سازند

سوم آنکه بخشی از خرید بنزین از خارج را سپاه مستقیماً به صورت قاچاق به کشورهای همسایه صادر می کند.

گرچه با خرید بنزین از خارج سردمداران اسلامی می پندارند که خود را از نگرانی اعتصاب های کارکنان پالایشگاه های داخلی رها ساخته اند ولی وابستگی کشور به شرکت های بزرگ صادرکننده بنزین اکنون «چشم اسفندیار» جمهوری اسلامی را، می ماند که با تحریم آن می توان به روند سرنگونی نظام شتاب بخشید. از این رو می توان تصور کرد که سردمداران جمهوری اسلامی، حتی جناح های درون حاکمیت نیز از یافتن راه کاری که بتواند جلو تحریم های بیشتر را بگیرد استقبال خواهند کرد.

توافق کنفرانس تهران که با حضور نخست وزیر ترکیه و رئیس جمهور برزیل بدست آمده است در این راستا قابل توجه است.

گفته می شود توافق بر سر آنست که ۱۲۰۰ کیلوگرم سوخت تهیه شده در ایران به ترکیه منتقل و در آن کشور نگاهداری شود. در عوض، ۱۲۰ کیلوگرم میله های سوخت مناسب برای تحقیقات پزشکی و صنعتی در اختیار جمهوری اسلامی گذارده شود. چنانچه این توافق عملی گردد سردمداران و به ویژه رهبر نظام با وجود همه شعارهایی که می دادند و تهدیدهایی که ابراز می داشتند آماده سرکشیدن جام زهر شده اند.

با یک حساب ساده و نه کارشناسانه می توان دریافت که سردمداران اسلامی برای بازی با اتم و دست یابی به جنگ افزار هسته ای که مورد نیاز و مسئله اصلی مردم ایران نیست، چه میزان از سرمایه های ملی کشور را بر باد داده، چه اندازه از این سرمایه ها سوءاستفاده مالی کرده اند، چقدر از آن را به جیب کشورهای باجگیر سرازیر نموده اند؟

با این سرمایه هنگفت و سرسام آور، چه خدماتی که می شد برای ایران انجام داد. چه اندازه بزرگراه و راه آهن ساخت، چه تعداد کارخانه و کارگاه ساخت، چند پالایشگاه ایجاد کرد، و یا بیمارستان ها، دانشگاه ها، دبیرستانها و ... را افزایش داد و صدها برنامه آبادانی دیگر مانند سد و تونل و کانال ساخت. همه اینها فدای ندانم کاری، نادانی، خودخواهی های شماری تازه بدوران رسیده ضد ایرانی گردیده که بی خردانه ادعا می کنند غنی سازی اورانیوم از جنبش ملی کردن صنعت نفت مهم تر است.

آگاهی از این موضوع شاید مفید باشد که بداتیم سردمداران جمهوری اسلامی از زمان به قدرت رسیدن خمینی تا کنون با دو زبان سخن گفته و می گویند: یک زبان برای هواداران خود و زبان دوم زبانی است که با آن پیام های محرمانه خود را به دنیای خارج می رسانند. نمونه آن شعارهایی بود که خمینی علیه شیطان بزرگ سر می داد و همزمان مهدی کروبی بعنوان نماینده او با بوش پدر، بعنوان نماینده ریگان، در پاریس به گفتگو می نشست.

زبان نخست بیشتر مصرف داخلی برای پاسداران، بسیجی ها، حزب اللهی ها، لباس شخصی ها و خانواده های آن ها دارد. گنده گویی ها و گفته های بدور از منطق رئیس جمهور اسلامی را باید با این دید نگریم. همانگونه که دست به دامان رئیس جمهور برزیل و نخست وزیر ترکیه شدن برای رهایی از تحریم های بیشتر و نجات نظام را باید به نوعی صحبت کردن با زبان دوم آنها دانست.

برای پر گشودن آسمان می خواهد آزادی

ز غیرتخانه دلها توان می خواهد آزادی

توان از همت آزادگان می خواهد آزادی

کنار رود مردم در تب و تاب خیابانها

نه سرو بسته پا، سرو روان می خواهد آزادی

نمی گنجد بلند عشق در کوتاه استبداد

برای پر گشودن آسمان می خواهد آزادی

به سرد و گرم این آئین فروشان دل نمی بندم

سری پرشور و قلبی مهربان می خواهد آزادی

به آتش می کشد بیدار را فواره فریاد

به هم پیوستن پیر و جوان می خواهد آزادی

که تا دنیای ظلمت پیشگان را تیره تر سازد

ز چشم گلرخان تیر و کمان می خواهد آزادی

به امیدی که بابک ها سپنداران برافروزند

چراغش روشنی از عطر جان می خواهد آزادی

خوانندگان گرامی می توانند مطالب خود را جهت چاپ در نشریه جبهه ملی خارج کشور، به نشانی زیر بفرستند.
راه تماس با سازمان جوانان جبهه ملی خارج از کشور:

www.javanane-melli.de
info@javanane-melli.de

نشریه

جبهه ملی ایران

خارج کشور

با مسئولیت هوشنگ کردستانی زیر نظر

هیأت تحریریه

هوشنگ کردستانی، مهندس مسعود هارون مهدوی،
دکتر امیر هوشمند ممتاز و دکتر حسن کیانزاد هر ماه یک
بار در خارج از کشور انتشار می یابد

نوشتارهای با نام نویسنده در نشریه جبهه ملی ایران

خارج کشور، الزاماً نظر جبهه ملی ایران نیست.